

چشم‌انداز

همین سبب که می‌تابد (بنیم خاکسار) - مرثیه‌ای برای جعفر (رضا) -
دو دوتا، چنتا؟ (ناصر پاکدامن) - کانون نویسندگان ایران، تجربه‌ای
یکانه در بومی کردن نهال آزادی (محسن یقینی) - اقتصاد و اسلام در
آیین جمهوری اسلامی (محمد اروتی) - درباره فیلم و رسان تلگراف
(صادق چریک) - نخستین پرسنده در فرهنگ دیش ما - عبدالله
روزیه (آرامش دوستدار) - چند یادداشت درباره احمد کسروی (احمد
کتیرایی) - نظریه آزادی (علی اسفراح سیدجواد) - علی شیرازی،
سهراب بهداد) - آبادان، ۲۸ مرداد ۵۷، سینما رکس (شیدا نبوی) -
تراج کلام (مهری بلالی) - جرم لین است (داریوش کارگر) - کانون
نویسندگان ایران، چند سند - کتابهای تازه.

بهار ۱۳۷۸ ۲۰

آبادان، ۲۸ مرداد ۱۳۵۷، سینما رکس

شیدا نبوی

نقل از: چشم‌انداز، شماره ۲۰، بهار ۱۳۷۸

۲۸ مرداد سال ۱۳۵۷، شنبه شب، سینما رکس آبادان آتش گرفت و تمامی تماشاگران که در آرامش مشغول تماشای فیلم بودند در آتش سوختند. و این دردناکترین واقعه دوران انقلاب ۵۷ ایران بود.

تعداد قربانیان این حادثه، بنا به روایت رسمی دولت وقت، ۳۷۷ نفر بود که بعداً به ۴۳۰ نفر افزایش پیدا کرد. مسئولان گورستان آبادان صحبت از بیش از ۶۰۰ جسد سوخته می‌کنند که به حقیقت نزدیکتر است چون بنا به گفته مسئولان فروش بلیت، برای آن سئانس در آن شب، بیش از ۶۵۰ بلیت فروخته شده بود.

بهت و حیرت و خشم، همگانی بود. ناباوری از اینهمه قساوت و وحشیگری نیز. برای چند روز همه مردم آبادان گیج و مبهوت شده بودند. تقریباً در هر کوچه و خیابانی خانواده‌های داغدار شده بود. مردم با دیدن اجساد سوخته، خشمگین و برافروخته بودند و به عاملان جنایت لعن و نفرین می‌فرستادند. حریق که فرو نشست، از حوالی نیمه شب، شهربانی و ارتش وارد عمل شدند تا با کمک مردم اجساد زغال شده را در کامیون بریزند و از محل حادثه دور کنند. تعدادی از اجساد، بیش از سیصد جسد، با دخالت مردم و بستگان قربانیان که آنها را شناسایی می‌کردند در گورستان آبادان در یک گور جمعی دفن شد.

در روزهای اول بعد از حادثه، مسئولان حکومتی سعی می‌کردند توضیح یا توجیهی برای این واقعه بیابند. فردای آن روز، سرتیپ رزمی، رئیس شهربانی آبادان، در تلویزیون اعلام کرد که: «...آنچه مسلم است آتش سوزی به دست خرابکاران انجام شده... چند روز قبل مقداری مواد منفجره از عده‌ای خرابکار که داخل کوچه‌های فرعی «لاین یک» قصد خرابکاری و آتش زدن مکانهای مورد نظر خود را داشتند کشف و عاملین دستگیر شدند و همچنین ده نفر از دبیران آموزش و پرورش آبادان که دانش آموزان را تحریک به خرابکاری می‌کردند، شناسایی و دستگیر شدند». او متهمان را عضو گروه «مارکسیست اسلامی» معرفی کرد. (**انقلاب اسلامی** در هجرت، شماره ۱۰۴، ۱۲ تا ۲۵ مرداد ۱۳۶۴). مخالفان، رژیم شاه را مسئول می‌دانستند.

در ایران سال ۵۷ چه می‌گذشت؟

چند ماهی قبل از مرداد ۵۷، اعتراضات و تظاهرات مردم در مخالفت با شاه در این شهر و آن شهر شروع شده بود. تهران، تبریز، قم، مشهد و... دستخوش ناآرامی بود. رژیم حاکم که از اوجگیری این اعتراضات و تظاهرات می‌ترسید و می‌خواست به هر قیمت قدرت خود را حفظ کند، هر جا لازم می‌آمد سرکوب می‌کرد و دست به خشونت می‌زد. صدای اعتراض اوج می‌گرفت، و کم کم شعار «مرگ بر شاه» همه جا طنین می‌انداخت، اعتصابات شروع شده بود و تظاهرات روزافزون بود، در قم، در مشهد، در تبریز، در اصفهان و تهران. اما در آبادان مبارزه به شکلی دیگر جریان

داشت. شهری با موقعیت اقتصادی ویژه و اهمیت همیشگی در جنبشهای کارگری و مردمی. رژیم شاه نسبت به خوزستان و بویژه شهرهای نفتخیز مثل اهواز، گچساران، امیدیه، آبادان و خارک، حساسیت ویژه‌ای داشت. سازماندهی اعتراضات و اعتصابات در این شهرها که اصلی‌ترین فعالیت اقتصادی مملکت در آن جریان داشت کار آسانی نبود. ساواک و پلیس در این شهرها بسیار قوی بود، روابط عمومی صنعت نفت هم به مثابه ساواک دوم اوضاع را تحت نظر داشت. ویژگی دیگر شهرهای نفتخیز این بود که قسمت اعظم ساکنان آن بومی منطقه نبودند و از مناطق دیگر برای کار به آنجا آمده بودند.

وجود پالایشگاه نفت و صنایع پتروشیمی در آبادان، موقعیت و اهمیت اقتصادی ویژه‌ای برای این شهر ایجاد کرده بود. سابقه مبارزات کارگری علیه شرکتهای استعماری، تأثیر این حرکات بر جنبشهای کارگری دیگر شهرهای ایران، آشنایی نسبی مردم آبادان با مظاهر فرهنگی و شیوه زندگی مردم سایر نقاط جهان - آبادان سالها مرکز بارگیری نفتکشها و تخلیه کالای کشتیهای باری بود که از همه جای دنیا می‌آمدند... امکانات و شرایط متفاوتی که کارگران نفت آبادان از آن برخوردار بودند؛ امکانات تفریحی، آموزشی و رفاهی... همه عواملی بود که در میان شهرهای ایران، موقعیتی خاص برای آبادان ایجاد کرده بود.

در ۲۸ مرداد ۵۷، اعتصاب کارگران صنعت نفت هنوز شروع نشده بود، اما مبارزه در سطوح مختلف - کارگران - دانشجویان و دانش آموزان، معلمان و کارمندان - به اشکال گوناگون و از جمله نامه‌نگاری و طومارنویسی برای مطالبات صنفی و رفاهی جریان داشت. شاه هم هنوز در خوزستان دست به سرکوب زده بود. چه شد که سینما رکس تبدیل به کوره آدمسوزی شد و بیش از ۶۰۰ قربانی گرفت؟

انعکاس فاجعه جهانی است. همه جا روزنامه‌ها درباره آن حرف می‌زنند و آن را یادآور حرکات فاشیستها و کوره‌های آدمسوزی هیتلر می‌دانند. روزنامه‌های فرانسوی **لوموند** و **لیبراسیون** در ماههای اوت و سپتامبر ۷۸ ضمن درج مرتب گزارشهای مربوط به ایران، حادثه آتش‌سوزی را هم تعقیب می‌کنند. از جمله **لوموند** در ۲۲ اوت ۷۸ (۳۱ مرداد ۵۷) می‌نویسد: «مقامات دولتی مسئولیت این آتش‌سوزی را به «عناصر آشوب‌طلب»، بدون

تدقیق بیشتر، نسبت دادند اما مخالفان حکومت این اقدام را محکوم می‌کنند و می‌گویند دولت این کار را کرده است تا اوضاع را آشفته‌تر کند و بهانه‌ای برای سرکوب بیشتر به دست بیاورد».

روز اول سپتامبر ۷۸ (۱۰ شهریور ۵۷) ایرانیان مخالف حکومت شاه در لس‌آنجلس تظاهراتی ترتیب دادند تا به روزنامه‌های آمریکایی که مخالفان مذهبی رژیم شاه را مسئول آتش‌سوزی سینما رکس آبادان می‌دانستند اعتراض کنند. تظاهرات به درگیری با پلیس انجامید و ۱۵ نفر زخمی شدند و پلیس لس‌آنجلس ۱۵۰ نفر از تظاهرکنندگان ایرانی را بازداشت کرد. (مومند، ۴-۳ سپتامبر ۷۸)

در آن روزها، دولت وقت نمی‌دانست در قبال این حادثه چه باید بکند. چند روز بعد از ۲۸ مرداد، مردی به نام عبدالرضا آشور، از مرزنشینانی را که گهگاه به آنطرف مرز می‌رفت، دستگیر و به عنوان عامل آتش‌سوزی سینما رکس به مردم معرفی کردند. گفتند که مدیر و کارکنان سینما در مظان اتهام هستند و دستگیرشان کردند. چند مسئول آتش‌نشانی نیز به اتهام قصور در انجام وظایف دستگیر و زندانی شدند. اما در افواه، در میان مظنونین به جنایت، نام سرتیپ رزمی، رئیس شهرداری وقت آبادان بیش از همه به گوش می‌خورد. شایع بود که سرتیپ رزمی درهای سالن سینما را بسته است تا کسی خارج نشود و آنهایی را هم که توانسته بودند خارج شوند دوباره به درون رانده است! سرتیپ رزمی، هنگام تظاهرات شهر قم در ماه دی ۱۳۵۶، رئیس شهرداری قم بود و به تازگی به آبادان منتقل شده بود.

بحث و گفتگو درباره حادثه گسترش پیدا می‌کرد. سوءظنها شدت می‌گرفت و مردم همچنان در مقابل ابعاد فاجعه خشمگین و حیرت‌زده بودند. می‌خواستند هر چه زودتر عاملین جنایت شناخته شوند و به مجازات برسند. عده‌ای معتقدند در سقوط دولت آموزگار و روی کار آمدن دولت شریف امامی هم حادثه سینما رکس بی‌تأثیر نبوده است. رئیس شهرداری آبادان بلافاصله عوض شد و با احضار سرتیپ رزمی به تهران، معاون شهرداری آبادان بطور موقت مسئولیت شهرداری را به عهده گرفت. بلافاصله بعد از حادثه، تمام مخالفان، چپ و راست، مذهبی و غیر مذهبی، مسئولیت حادثه را به شاه و عوامل او نسبت دادند. نمونه‌هایی از این موضع‌گیریها در *انقلاب اسلامی* در هجرت، شماره ۱۰۵، ۲۶ مرداد تا ۸ شهریور، و شماره ۱۰۶، ۹ تا ۲۲ شهریور ۱۳۶۴، ذکر شده است:

- نهضت رادیکال ایران، در اعلامیه سی مرداد ۱۳۵۷ حکومت را مسئول مستقیم فاجعه ننگین آبادان و همه فجایع نظیر آنرا در هر جای مملکت می‌داند و می‌نویسد: «... اتفاقی نیست که رئیس شهرداری آبادان کسی است که در هنگام کشتار قم ریاست شهرداری آن شهر را داشت و پس از کشتار با ترفیع مقام، به ریاست شهرداری آبادان منسوب شد».

- جبهه ملی ایران در اعلامیه دوم شهریور ۱۳۵۷ پس از اشاره به اقدامات دولت در چند ماه قبل، در «مسیر ایجاد ارباب و وحشت» می‌نویسد: «تسلسل این حوادث و تقارن این تبلیغات با حادثه آدمسوزی آبادان با توجه به ماهیت غیر انسانی آن بی‌اختیار هر شخص مطلع و بصیری را به یاد آتش‌سوزی مجلس رایشناک آلمان می‌اندازد که از طرف نازیها برای استقرار قدرت خود ترتیب داده شده بود». و سپس اضافه می‌کند: «حریق سینمای آبادان و قتل دلخراش ۴۰۰ نفر از هموطنان ما اگر عمدی بوده باشد بطور مسلم قابل انتساب به جمعیت‌های مسلمان و افراد آزادیخواه و استقلال‌طلب ایران نمی‌تواند باشد».

- نشریه جنبش در شماره ۸، فوق‌العاده ویژه فاجعه آبادان می‌نویسد: «دو روز بعد از مصاحبه پادشاه و مقایسه بین تمدن بزرگ، رژیم که محصولی جز قتل و فساد و زردی در بیست و پنجسال اخیر نداشته است، با برنامه وحشت بزرگ از طرف شاه، برنامه وحشت بزرگ با فاجعه سینما رکس آبادان و قتل ۳۷۷ نفر بیگناه اجرا شد...».

دست‌انداران رژیم شاه، چه در آنوقت و چه بعداً، در مورد این فاجعه حرف‌هایی زدند که بسیاری از آنها روشنگر مسایل پشت پرده بود. داریوش همایون، وزیر اطلاعات وقت، در صفحه ۶۵ کتاب خود به نام *پرویز، امروز، فردا* که حدود یکسال پیش از شروع دادگاه ویژه سینما رکس انتشار یافت، می‌نویسد: «در جمهوری اسلامی دلایل زیادی به دست آمد - از جمله در دادرسی متهمان آتش‌سوزی - که هواداران خمینی به فتوای خود او سینماها را آتش می‌زدند.» او در مورد فاجعه سینما رکس می‌نویسد:

«... درباره عاملان آتش‌سوزی هنوز همه چیز روشن نشده است. مقامات قضایی موضوع را با حرارت دنبال نکردند و حکومت تازه [دولت شریف امامی] نیز علاقه‌ای به موضوع نشان نداد. شاید در رده‌های پائین دادگستری، کسانی نمی‌خواستند با روشن شدن حقیقت دامن رژیم پاک شود زیرا همه مخالفان همداستان شده بودند و آتش‌سوزی را به رژیم نسبت می‌دادند. رئیس ساواک نیز با انتشار اسنادی که از شرکت مخالفان مذهبی و احتمالاً عوامل فلسطینی در این جنایت به دست آمده بود مخالفت می‌ورزید و کابینه را با استدلال خود متقاعد کرد که چون مردم اعتقاد دارند مسئول آتش‌سوزی خود رژیم است هرگونه کوششی برای رفع اتهام وضع را بدتر خواهد کرد. از آنجا که آتش‌سوزی پیش از به حکومت رسیدن کابینه تازه روی داده بود، استدلال او به آسانی پذیرفته شد. وزیر اطلاعات و جهانگردی وقت هم که در رسیدگی به پرونده شرکت داشت، شاه را متقاعد کرده بود که چون با آیات در حال مذاکره‌اند، انتشار واقعیات مربوط به آتش‌سوزی در صلاح نیست... (به نقل از: *انقلاب اسلامی* در هجرت، شماره ۱۰۴، مرداد ۱۳۶۴).

علیرضا نوری‌زاده نیز در کتاب *ما بچه‌های خوب امیریه* (۱۳۷۴) در شرح علل اعدام محمدرضا عاملی تهرانی، وزیر اطلاعات آن زمان، می‌نویسد که او پرونده آتش‌سوزی سینما رکس را در اختیار داشت و این پرونده حاوی اعترافات آشور بود و این یک هم‌گفته بود که دستور مستقیماً از نجف آمده و افرادی به نام فواد کریمی و کیاوش هم در سازماندهی حریق دست داشته‌اند. دولت می‌توانست که او این اطلاعات را منتشر کند... به هنگام بازجوییها به عاملی قول داده بودند که اگر در دادگاه از آتش زدن سینما رکس نگوید اعدام نخواهد شد اما او در دفاعیات خود گفته است که «شما برای دستیابی به هدفهای خود صدها انسان را در سینما رکس سوزانید...».

اما آیات عظام و روحانیون چه واکنشی نشان دادند؟

اگر به «*اسناد انقلاب اسلامی*» که از طرف «مرکز اسناد انقلاب اسلامی» تهیه شده است و با مقدمه‌ای از سید حمید روحانی به چاپ رسیده (تهران، ۱۳۶۹) نگاه کنیم شگفت‌زده می‌شویم. این کتاب دربرگیرنده اسنادی است که موضع‌گیریهای روحانیون را از ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۷ نشان می‌دهد اما هیچ سندی را که از موضع‌گیری ایشان درباره آتش‌سوزی سینما رکس حکایت کند در بر ندارد! یکی از علل این غیبت شاید این باشد که مؤلفان کلاً از ذکر موضع‌گیریهای آیت‌الله شریعتمداری خودداری کرده‌اند ولی با اینهمه، آقایان علمایی که درباره همه وقایع آن زمان بیانیه و اعلامیه داده‌اند چرا در این مورد سکوت کرده‌اند؟ این سکوت از نقص در کار مرکز اسناد انقلاب اسلامی حکایت می‌کند و یا از خاموشی ایشان و یا از هر دو؟ در هر حال، *کیهان*، چهارشنبه اول شهریور ماه ۵۷، ص. ۲، می‌نویسد: «به دنبال اعلام مراجع عالیقدر تقلید در مورد پیگیری و تحقیق فاجعه آبادان، نمایندگان روحانیون شهر که مورد اطمینان علمای اعلام و مراجع تقلید شیعیان جهان هستند نتیجه تحقیقات خود را پیرامون علت فاجعه و نیز قصور بعضی از مسئولان شهری، به علمای جامعه تشیع اعلام کرده‌اند. انتظار می‌رود تا بامداد امروز مراجع تقلید؛ حضرت آیت‌الله شریعتمداری، حضرت آیت‌الله گلپایگانی، حضرت آیت‌الله نجفی، اعلامیه مشترکی منتشر نمایند...».

اما همین روزنامه، در همان صفحه و در ستونی دیگر، تحت عنوان «اطلاعی که مرجع بزرگ شیعه به تعویق افتاد»، می‌نویسد: «پس از وقوع فاجعه سینما رکس آبادان، از سوی حضرات آیات عظام حاج سید محمدکاظم شریعتمداری، حاج سید محمدرضا گلپایگانی و حاج سید شهاب‌الدین نجفی مرعشی، نمایندگان برای تحقیق به آبادان اعزام شدند... نمایندگان حضرات آیات عظام طی چند روز گذشته، با مراجعه به آگاهان محلی و افراد مورد اطمینان به بررسیهای وسیعی دست زدند. نمایندگان اعزامی... به حقایق تازه‌ای دست یافته‌اند که این حقایق را به سه مرجع بزرگ، گزارش

داده‌اند...»، «... گزارش از اهمیت بسیاری برخوردار است و با توجه به ضرورت گستردگی این تحقیقات و ادامه آن، اطلاعاتی که قرار بود آخر وقت دیروز انتشار یابد به تعویق افتاد. در این اطلاعیه جزئیات ماجرا فاش خواهد شد و مسلمانان علاقمند در جریان واقعی فاجعه قرار خواهند گرفت» (همانجا).

روز یکشنبه پنج شهریور، آیت‌الله شریعتمداری به تنهایی اطلاعیه‌ای صادر کرد. **کیهان** شماره ۱۰۵۴۹، پنج شهریور، در صفحه دوم خود می‌نویسد: «... آیت‌الله شریعتمداری نظر خود را در پاسخ نامه یکی از علمای اعلام خوزستان اعلام داشتند که بطور اختصاصی در اختیار کیهان قرار گرفته است.» نکته بسیار مهم در نامه آیت‌الله شریعتمداری این است که هیچ اشاره‌ای به ساواک و عوامل رژیم شاه در آفریدن حادثه نکرده است. وی ضمن محکوم کردن این فاجعه می‌نویسد:

«... اینجانب انشاءالله پس از دریافت و مطالعه تحقیقات و اطلاعات کامل درباره حادثه اخیر، نظر قطعی خود را به آگاهی مردم جهان مخصوصاً ملت ایران خواهم رسانید...».

نتایج گزارش نمایندگان اعزامی این آیات عظام و نظر قطعی آنها هرگز اعلام نشد. شیخ علی تهرانی هم از تبعیدگاه خود، سقز، در سوم شهریور در نامه‌ای خطاب به مراجع نوشت: «از نظر نگارنده به نور خدایی شما پوشیده نیست که فاجعه مؤلمه سینما رکس آبادان... یکی دیگر از دسیسه‌های شیطانی رژیم شاه در راه سرکوبی نهضت بزرگ و شکوهمند اخیر این ملت به رهبری روحانیت بیدار و بیدارکننده علیه اوست و قراین بس فراوان وجود دارند که این کار از پیش حساب شده و طبق نقشه شوم شاه و همکاران ساواکی‌اش... به مورد اجرا گذارده شده است» (**انقلاب اسلامی** در هجرت، شماره ۱۰۶).

آیت‌الله خمینی که در آن زمان هنوز در نجف به سر می‌برد در ۳۱ مرداد (۱۷ رمضان) در پیامی به مردم آبادان نوشت: «من گمان نمی‌کنم هیچ مسلمانی بلکه انسانی دست به چنین فاجعه وحشیانه‌ای بزند... قراین نیز شهادت می‌دهد که دست جنایتکار دستگاه ظلم در کار باشد که نهضت اسلامی ملت را در دنیا بد منعکس کند... این مصیبت دلخراش شاه، شاهکار بزرگی است تا به تبلیغات وسیع در داخل و خارج دست بزند...» (**انقلاب اسلامی**، یاد شده).

روز پیش هم خمینی در پیامی به نهضت آزادی ایران نوشته بود: «... امروز که شاه با آتش‌سوزی و ویرانگری مبارزات حق‌طلبانه ملت ما را می‌خواهد به دنیا بد جلوه دهد بر ما و شمامست که بدون فوت وقت نقشه شیطانی او را در جهان فاش کنیم و نگذاریم نهضت اسلامی انسانی را با بوقهای تبلیغاتی لکه دار کنند» (**پیام انقلاب**، مجموعه پیامها و بیانات امام خمینی...، گردآورنده م.د. قاجار، تهران، پیام آزادی، جلد اول، از سال ۱۳۴۱ تا مهرماه ۱۳۵۷، ص. ۲۶۴).

همو در پیام دیگری به تاریخ اول شوال (۱۵ شهریور)، به مناسبت عید فطر می‌گوید: «سینمای آبادان به حسب قراین و به تصریح مردم داغ‌دیده آبادان به دست شاه جنایتکار و دولت به آتش کشیده شد و نزدیک به چهارصد نفر را سوزاند تا وحشت بزرگ موعود وسیله تبلیغی بر ضد نهضت مقدس ما شود و دیدید که نشد. در آینده دور یا نزدیک افرادی را آورده تا اقرار کنند که در این رابطه دست داشته‌اند، این افراد یا مأمورند یا از بهترین و متدین‌ترین افرادی هستند که برای کشتن آنان هیچ وسیله‌ای بهتر از این نمی‌دانند» (پیشین، ص. ۶۷ - ۲۶۶).

خمینی بار دیگری که از سینما رکس حرف می‌زند در مصاحبه‌ای است که در ۲۳ شهریور ۱۳۵۷ / ۱۴ سپتامبر ۷۸، با رادیو-تلویزیون فرانسه داشته است. از او درباره واپس‌گرایی مذهب تشیع و مخالفتش با ترقی و پیشرفت می‌پرسند و به عنوان مثال نظر او را درباره منزلت زن، چادر، حمله به سینما و بانک جویا می‌شوند:

پاسخ: «... این شاه است که آزادی را از ملت چه مرد و چه زن سلب نموده و اجازه نفس کشیدن به هیچکس را نمی‌دهد. این شاه است که برای به فساد کشیدن قشر جوان ما، سینماها را با برنامه‌های استعماری رایج کرده، و دختران و پسران ما را بی عفت و غافل از وضع اسفبار کشور می‌خواهد بار بیاورد. سینمای شاه، مرکز فحشاء و تربیت کننده آدم‌هایی است از خود بیخبر و از وضع بیسامان کشور بیخبرتر و چنین مراکز را ملت مسلمان، مخالف با مصالح کشور می‌داند و بدون آنکه از طرف روحانیون امری بشود آنها را خراب کردنی می‌دانند. البته حادثه سینمای آبادان به دست عمال شاه صورت گرفت تا وحشت بزرگ را که شاه ادعا کرده بود مخالفان او وعده می‌دهند به اثبات برساند و با کمال وحشیگری نزدیک به چهارصد نفر را زغال کرد. و از سینما بنتر وضع بانکهاست که در ورشکستگی و عقب‌ماندگی کشور نقش مؤثری دارد و ملت این مراکز را ویران‌کننده و موجب تزلزل اقتصاد کشور و لایق آتش زدن می‌دانند...» (**طلیحه انقلاب اسلامی**: مصاحبه‌های امام خمینی در نجف، پاریس و قم، تهران، ستاد انقلاب فرهنگی، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲، ص. ۱۸-۱۷).

شاهد این حرفهای خمینی که «چنین مراکز [سینماها] را ملت مسلمان مخالف مصالح کشور می‌داند و بدون آنکه از طرف روحانیون امری بشود آنها را خراب کردنی می‌دانند»، اعلامیه‌ای است به امضای «جوانان مسلمان آبادان» که در روزهای آخر مرداد یا اوایل شهریور ۵۷ پخش شد. اعلامیه دستنویس است و تاریخ ندارد و در آن چگونگی آتش گرفتن سینما و گسترش آتش و سوختن تماشاچیان توضیح داده شده است. مقایسه مضمون این اعلامیه با آنچه بعدها در دادگاه درباره چگونگی حادثه گفته شد، جالب است چرا که شرح چگونگی ماجرا در این اعلامیه با آنچه در دادگاه گفته شد - دو سال بعد - تفاوت چندانی ندارد!

این اعلامیه که با عنوان «**فاجعه‌نامه آبادان**، مسئول قتل عام سینما رکس آبادان چه کسی است؟ سرتیپ جلال رزمی حادثه‌ای تازه آفرید، شاه و نوچه‌هایش خون می‌ریزند و کشتار می‌کنند...» چاپ شده است، پس از اشاره به «قتل عام نوزدهم دی قم (توسط سرتیپ رزمی خائن، رئیس فعلی شهربانی آبادان) با بیش از دویست و سی کشته» از کشتار و سرکوب تظاهرات طی ماههای گذشته، در تبریز و یزد و جهرم و مشهد و همدان و و... یاد می‌کند تا بنویسد:

«سرانجام چنگال به خون آغشته شاه از آستین سیاه رزمی در آبادان درآمد و ملت داغ‌دیده ایران را به عزای تازه نشانند و رزمی این گماشته‌ها بی اراده شاه این بار چنگالش را در خون بیش از ششصد تن از مردم بیگناه شهر ما فرو برد...».

«**علت شروع آتش سوزی:**» طبق اظهار یکی از کارگران سینما (که صاحبیه او با خبرنگار از تلویزیون آبادان هم پخش گردید) که می‌گفت: «پاین بلکان بودم که ناگاه متوجه بوی سوختگی شدم، خود را به محل سوختگی که اول راهرو بود رساندم. یکی از سیمهای برق جرقه زده و آتش گرفته بود، بدین خاطر خود را به کیسول آتش‌نشانی که در راهرو نصب شده بود رساندم و برای خاموش کردن آتش سیم برق سعی کردم ولی فایده‌ای نخشید و آتش به جعبه تقسیم برق رسیده و باعث ترکین کنتور برق شده و از آنجا به آپاراتخانه و سیمهای اطراف و دیگر قسمتهای سینما رسید.».

دروغ نامه **رستاخیز** شماره ۹۹۵ دوشنبه سی مرداد می‌نویسد: «خرابکاران سطح سینما رکس را با بنزین اکتان زیاد پوشاندند و آتش ناگهان تماشاچیان را به کام خود کشید...». این دروغ به چند دلیل بر ملا می‌شود، ...».

«جوانان مسلمان آبادان»، سپس جزئیاتی فنی از نحوه سوختن اجساد را که «عمدتاً از قسمت بالاتنه و سر بوده است» همراه با جزئیات کامل درباره ساختمان سینما و درهای ورودی و خروجی و چگونگی کاربرد چوب و یونولیت در تزئینات داخلی سالن که از علل گسترش سریع آتش بوده است، دیر رسیدن مأموران آتش‌نشانی و خالی بودن تانکرهای آب و خرابی شیرهای آب کنار خیابان، ممانعت از کمک مردم برای نجات

محاصرشدگان در آتش، بستن درهای سینما توسط سرتیپ رزمی، تهدید و بازگرداندن جوانی که می‌خواست از بالکن سینما خود را به پائین پرتاب کند، باز هم توسط رزمی و و... را شرح می‌دهند و سر انجام می‌پرسند:

«... آیا مسئول اصلی فاجعه کیست؟ آیا آنچنان که بوقهای تبلیغاتی رژیم ادعا می‌کنند خرابکاری و تروریستی در کار بوده است؟!...»

آیا مگر نه این است که طبق اظهار روزنامه رسواخیز [رستاخیز] شماره ۹۹۵ تا به حال ۲۹ سینما - این مراکز فساد و تخدیر نسل - را به آتش کشیده‌اند و در هیچیک قصد جان انسانی در کار نبوده و ضایعه‌ای به بار نیامده است (البته به استثنای دروغ پراکنیهای شاه و دار و دسته‌اش) و تمام آنها هنگامی آتش زده شد که سینما تعطیل و کسی درون آنها نبوده است و آیا این باورگوییها و دروغ‌پراکنیها جز برای آلوده کردن جنبش حق‌طلبانه خلق مسلمان ایران و لکه‌دار کردن حرکت خدایی - مردمی ملت مظلوم و رنج‌دیده ما می‌باشد؟!...»

(برای متن کامل این اعلامیه نگ: نشریه شماره ۱۵، کمیته برای دفاع از حقوق بشر و پیشبرد آن در ایران، پاریس، ۲۱ مهر ۱۳۵۷، ص. ۳۹-۲۳۷).

بالاخره که چه؟ یعنی آتش زدن سینما خوب است و پسندیده. تا به حال هم «جوانان مسلمان» سینماها را آتش زده‌اند و کسی هم نسوخته و این بار هم اگر کسی سوخته نقصیر رزمی است و اگر نه...

حکومتیان همچنان می‌گویند که کار، کار مذهبیان است، با اینکه به نوشته خبرنگاران روزنامه فرانسوی لیبراسیون کم‌کم تغییر لحنی در گفته‌های برخی از مسئولان بلندپایه و نوشته‌های مطبوعات رسمی به چشم می‌خورد (۲۴ اوت ۱۹۷۸). هر چند که روز سه‌شنبه ژورنال نو تهران،

روزنامه فرانسوی زبان مؤسسه اطلاعات، باز هم می‌نویسد که «پنج تروریست به جنایت خود اعتراف کرده‌اند». اما در آبادان اکنون دیگر زمان عزاست و تشییع و تدفین: «روز سه‌شنبه ده هزار نفری در مراسم خاکسپاری قربانیان سینما رکس شرکت داشتند: ... مراسمی تحمل‌ناپذیر و وحشتناک... دهها تن از خواهران، مادران و پدران از حال رفتند، همه، مردم خردپای آبادان بودند و فریاد درد و خشم و کینه بر می‌آوردند... صبح پس از مراسم تدفین و عصر هم پس از نماز و در خروج از حسینیه اصفهانیه چندین هزار تن به تظاهرات پرداختند. به اداره آب، نمایندگی روزنامه کیهان و بانکهای ملی و صادرات حمله کردند، روزنامه کیهان انگلیسی نوشت: «صحنه‌های توحش به هنگام مراسم خاکسپاری!» در تهران صحبت از تغییر کابینه است: شریف امامی و یا نهاوندی «لیبراسیون» ۲۴ اوت ۱۹۷۸ (دوم شهریور ۱۳۵۷). و روزنامه کیهان فارسی (اول شهریور ۱۳۵۷) نوشت: «تظاهرات دهها هزار سوگوار در آبادان. گروهی از تظاهرکنندگان با پلیس زد و خورد کردند. دریایی از اشک و گل در گورستان». روز پنجشنبه دوم شهریور مراسم شب هفت برگزار می‌شود. کیهان (پنج شهریور) می‌نویسد: «قرار بود مراسم شب هفت... روز جمعه برگزار شود اما به سبب تقارن این روز با شهادت حضرت علی‌بن‌ابیطالب (ع) و انجام آئین احیاء، شب هفت یک روز زودتر (روز پنجشنبه) صورت گرفت و هزاران زن و مرد خوزستانی، پای پیاده و در حالی که پرچمهای سیاه با خود حمل می‌کردند راهی گورستان شدند...». خبرنگاران لیبراسیون هم هستند که می‌نویسند: «این سوگی بزرگ و سیاه، سوگی خاموش و بی‌نام است که بر همه چهره‌های گرفته و پر اندوه نقش بسته است. در فاصله بازار و سینما رکس و کوچه‌های مرکز آبادان، بیرقها و پارچه‌های سیاه خانه‌ها و مغازه‌های بسته را تزئین کرده است. ارتش در سر هر چهار راه هست. جلوی سینما، پاسبانها ایستاده‌اند. در مقابل خانه‌های کوتاهی که آکنده از درد است؛ و خاصه درد و رنج زنان، همگی چادر سیاه بر سر و نه چندان زیاد در خیابانها» (لیبراسیون، ۲۷-۲۶ اوت). «در شهر و بازار و در این سوگ آرام و تأثرانگیز، هیچ کسی نیست که مطمئن نباشد که شهربانی شهر در این فاجعه بی‌تقصیر نیست...» (همانجا). «از تظاهرات عظیم صحبت شده است اما خروج از مساجد فقط یک صف دردناک از ناله و درد بود» (همانجا).

جمعه صبح، سوم شهریور «ساعت پنج بامداد... عده‌ای از مردم آبادان به سینما رکس... هجوم بردند و با شکستن درهای سینما وارد سالن آن شدند... می‌خواستند بدانند جسدی در سالن باقی مانده است یا نه؟...» نشانه دیگری از بی‌اعتمادی به حاکمان. و روزنامه اضافه می‌کند «سینما رکس در حال حاضر در محاصره نیروهای انتظامی است» (کیهان، ۵ شهریور).

شنبه چهارم شهریور، مقارن ۲۱ رمضان است و در نتیجه شهر تعطیل است. ساعت دو و بیست دقیقه بعد از ظهر، بازار جمشیدآباد آبادان طعمه آتش می‌شود. خبرنگار کیهان می‌نویسد: «این بازار یکی از قدیمی‌ترین بازارهای آبادان است و در آن مایحتاج روزانه مردم آبادان فروخته می‌شده است». بازاری از کسبه‌های خردپا. سرایدار و محافظ بازار می‌گوید: «حدود ۳۰۰ مغازه، دکه، چوبی و گاری دستی در بازار بوده که همگی در جریان حریق سوخته و خاکستر شده است». خبرنگار کیهان که این گفته را نقل کرده است خود می‌نویسد: «۲۵۰ مغازه در حریق بزرگ آبادان سوخت» (کیهان، یکشنبه پنج شهریور).

از ساعت هشت بعد از ظهر شنبه چهارم شهریور نیروهای ارتش و پلیس خیابانهای اصلی آبادان را بستند و با اینکه حکومت نظامی اعلام نشده بود، مأموران مسلسل به دست اتومبیلهایی که قصد خروج از آبادان را داشتند ایست می‌دادند و بعد از بررسی سرنشینان داخل اتومبیل به آنها اجازه حرکت داده می‌شد.»

معرفی عامل آتش سوزی

داده‌های در مورد آتش‌سوزی سینما رکس از این پس از دو سو جداگانه و بالاستقلال دنبال می‌شود. از سویی بازماندگان قربانیان هستند که نه پیش از ۲۱ بهمن ۵۷ و نه پس از آن از پا نمی‌نشینند. بی‌آنکه نه حاکمان قدیم بازخواست ایشان را پاسخ دهند و نه حاکمان جدید میل به گشودن این پرونده داشته باشند. از سوی دیگر فردی است که همه جا می‌نشیند (خاصه پیش از ۲۱ بهمن) و به همه جا می‌رود (خاصه پس از بهمن ۵۷) و به هر در می‌کوبد تا «کرده» خود را باز گوید و همکاران خود را هم معرفی کند. اما این «موی دماغ مزاحم» را هم کسی وقعی نمی‌نهد.

در بعد از ظهر شنبه چهارم شهریور ۵۷ (۲۱ رمضان) پس از دومین آتش‌سوزی بزرگ در آبادان؛ حریق بازار صفای جمشیدآباد، (در این حریق از جمله تعمیرگاه رادیوی فرج‌الله بذرکار، که بعدها نامش در قضیه آتش‌سوزی سینما رکس بر سر زبانها افتاد، یکسره سوخت) است که جوانی بی‌کار و با سابقه اعتیاد به نام حسین تکبعلی‌زاده نزد دوستانش، خود را عامل آتش زدن سینما رکس معرفی می‌کند. او در مقابل ناباوری دوستانش می‌گوید «این کار به توسط خودم و دو نفر دیگر انجام گرفته و از اینکه اینهمه انسان سوختند و از بین رفتند معذیم و نمی‌توانم عذاب وجدان را تحمل کنم» (مسئبین واقعی فاجعه هولناک سینما رکس چه کسانی هستند؟، از زبان یک شاهد عینی، ۱۳۶۴، ص. ۷). دوستانش «در پاسخ به او می‌گویند مردم همه این عمل را کار رژیم شاه می‌دانند و این کار از توان تو خارج است». اما حسین تکبعلی‌زاده «اصرار دارد که من این کار را کرده‌ام. در جمع رفقای او که عده‌ای سابقه‌دار و معتاد و خلاقکار بودند. موضوع زبان به زبان گشود... مادر این جوان شوهر قبلی‌اش را از دست داده بود و به فرد معتاد دیگری شوهر کرده و زن و شوهر با نوشابه‌فروشی امرار معاش می‌کردند، جریان آتش‌سوزی را به نقل از فرزندش برای زنی که به ننه نمکی معروف بود و در روزهای محرم و صفر برای زنان دیگر روضه خوانی می‌کرد و به منبر می‌رفت، تعریف می‌کند. زن روضه‌خوان

پیش زنان دیگر نقش حجت‌الاسلام جمی، امام جمعه وقت آبادان، را در این کار تعریف می‌کند. موضوع کجکم به صورت جسته و گریخته پخش می‌شود...» (همانجا).

«شاهد نزدیک» می‌نویسد:

«منتها پس از انقلاب، یک فرد معتاد به نام ناصر ابراهیمزاده به جرم در دست داشتن مقدار ناچیزی هروئین به توسط مأمورین شهربانی آبادان دستگیر و به دادرسی آبادان اعزام می‌شود. در دادرسی هنگام بازجویی به بازپرس، صرافی، می‌گوید: «من اگر مسبب آتش‌سوزی سینما رکس را معرفی کنم مرا آزاد می‌کنید؟» بازپرس قول می‌دهد و ابراهیمزاده هم اعتراف می‌کند و بازپرس هم «دستور جلب و دستگیری حسین تکبعلی‌زاده را... صادر می‌کند... حسین تکبعلی‌زاده در بازپرسی نحوه ارتکاب جرم را توضیح می‌دهد و با اقرار و اعتراف صریح اسامی دو نفر دیگر از همدستانش را می‌گوید: فرج‌الله بزرکار و حیات» (پیشین، ص، ۹-۸).

تکبعلی زاده کیست؟

او در دادگاه ویژه خود را معرفی می‌کند: «من معتاد به هروئین و حبشیش و کارگر جوشکار بودم و دوافروشی می‌کردم. در محله ما با اصغر نوروزی آشنا شدم و توسط وی کجکم به جلسات درس قرآن که در مسجد تشکیل می‌شد راه پیدا کردم. بچه‌ها و دوستانم می‌گفتند که باید اعتیاد را ترک کنم». می‌پذیرد. به اصفهان می‌فرستندش. ترک اعتیاد می‌کند و به آبادان باز می‌گردد و فعالیت از سر می‌گیرد. با چهار نفر به نامهای محمود (یا محمد معروف به ممد زاغی) و برادرش یدالله و فلاح و فرج یعنی فرج‌الله بزرکار (که صاحب دکه‌ای بوده است در بازار جمشیدیه آبادان و چه بسا حریق این بازار هم از همانجا شروع شده. شاید هم برای از میان بردن دلایل جرم!) «کتاب و نوار را به آبادان می‌آوردیم و تکثیر می‌کردیم». پس از مدتی به «برادران» می‌گوید این کارها بی‌فایده است و خود را کنار می‌کشد: «این عمل من به دنبال کشتار... قم... صورت گرفت» (۱۹ دی ۱۳۵۶). «مجدداً به اصفهان بازگشتم و کار مردافروشی را دنبال کردم... پس از چند روز [احتمالاً با توجه به قرائن چند ماه صحیح‌تر باشد] فلاح و یدالله به اصفهان آمدند» که باید ترک اعتیاد کنی و به آبادان بازگردی. «در بیمارستان توانبخشی اصفهان بستری شدم و اعتیاد را ترک کردم. بعداً چند کتاب و چند جزوه از دکتر شریعتی تهیه کردم و با اتوبوس عازم آبادان شدم... وقتی به محل رسیدم... رفتم خانه و بچه‌ها آمدند و گفتند: می‌خواهیم یک سینما را آتش بزنییم». ۲۸ مرداد ۱۳۵۶ است.

چهار شیشه کوچک تهیه می‌کنند و تینر در آنها می‌ریزند و به سینما سهیلا می‌روند و تینر را روی زمین در سالن انتظار می‌ریزند که چند نفر سر می‌رسند. «من صبر کردم تا آنها از آنجا خارج شوند، بعد کبریت زدم اما آتش نگرفت». جریان را به «بچه‌ها» می‌گوید که «چون تینر فوری بود خشک شد و اثر نکرد». می‌آیند بیرون. می‌خواهند فردا شب، ۲۹ مرداد، دوباره آغاز کنند و این بار تینر را با روغن مخلوط کنند. فرج‌الله می‌رود و حدود ساعت هشت شب می‌آید با یک شیشه تینر که همین امشب «برویم و سینما را آتش بزنییم. من گفتم: باشد فردا. آنها تصمیم گرفتند که... کار را همان شب انجام دهند. من رفتم جگرکی محله‌مان شام بخورم...» پس از صرف شام، فرج به هر کدام یک شیشه می‌دهد و چهار نفری تاکسی سوار می‌شوند و به سینما سهیلا می‌روند. گیشه بسته است و نمی‌توانند وارد شوند... در خیابان به راه می‌افتند. «خواستیم به طرف مرکز شهر برویم که فرج چشمش به سینما رکس افتاد...» (خلاصه اعترافات تکبعلی‌زاده در جلسه ششم شهریور ۱۳۵۹ در دادگاه ویژه، *اطلاعات*، شماره ۱۶۲۲۵، به نقل از *نیمروز*، شماره ۲۷۸، ۲۸ مرداد ۱۳۷۳).

پس از پایان «کار» تکبعلی‌زاده تا روز هفتم در آبادان است. بعد می‌رود اصفهان و دو سه روز بعد به آبادان باز می‌گردد. «ضمن یک دعوا به بازداشتگاه» می‌افتد و از آنجا فرار می‌کند «چند روزی به بندعباس» می‌رود. «قبل از صدمین روز فاجعه» (یعنی در اوایل آذر و چه بسا حدود اوایل محرم آن سال که از ۲۱ آذر آغاز شد) به آبادان می‌آید. «در خانه نشسته بودم که مأموران آمدند و مرا دستگیر کردند [به نوشته *انقلاب اسلامی*، شماره ۱۰۹، قرار بازداشت او در چهارم دی ماه ۱۳۵۷ صادر شده است] و به زندان انداختند. در زندان بودم تا اینکه انقلاب پیروز شد و زندانها باز شدند (۲۳ بهمن) من هم آزاد شدم و به اصفهان رفتم. چند روز بعد به تهران آمدم و امام در مدرسه علوی بود. به آنجا رفتم تا خود را معرفی کنم. اما شلوغ بود و نتوانستم. دوباره برگشتم به اصفهان و خواستم ببایم آبادان و خودم را معرفی کنم. در اندیشمک اتوبوس توقف کرد و من یک مجله *جوانان* خریدم. وقتی مجله را ورق زدم عکس را دیدم که چاپ شده و زیرش نوشته بود جنایتکار ساواک از زندان گریخت و ما عکس قاتل فراری را چاپ می‌کنیم که هر کس او را دید معرفی کند» (*اطلاعات*، به نقل از *نیمروز*، یاد شده). در آبادان به خانه آقای رشیدیان که «الان نماینده مجلس شورای اسلامی است» می‌روم و خود را معرفی می‌کنم. رشیدیان با اشاره به خشم مردم، از او می‌خواهد که مدتی در منزل مادرش بماند تا چاره‌ای بیندیشند و بالاخره او را به کمیته ۴۸ می‌خواهند که کی‌اوش، فرماندار وقت آبادان و نماینده فعلی مجلس شورای اسلامی و جمعی دیگر هم هستند. ساعت ده شب او را تحویل کمیته می‌دهند و پس از مدتی با هوایما به تهران می‌فرستند و در کاخ نخست وزیری با صباغیان ملاقات می‌کند و جریان را به او می‌گوید. صباغیان اول می‌گوید که با بازرگان صحبت می‌کنم و بعد هم می‌آید و می‌گوید که «فعلاً بروم تا در وقت مناسب از طریق رادیو و تلویزیون احضارم کنند. به اصفهان بازگشتم... سه بار به صباغیان تلگراف زدم که جوابی نیامد». به منزل آیت‌الله طاهری می‌رود و از او کمک می‌خواهد و بعد هم به منزل آیت‌الله خادمی می‌رود. این یک هم می‌گوید کاری از من ساخته نیست. به قم می‌رود تا با امام ملاقات کند. نامه‌ای به دفتر او می‌نویسد و: «جواب داده شد که به شهرم برگردم. اما من ایستادم و بالاخره جلوی آقای داور دوست را گرفتم و خودم را معرفی کردم و گفتم یا مرا به زندان بفرستید یا با یک گلوله خلاص کنید...» و داور دوست شرحی زیر نامه او می‌نویسد و او را راهی آبادان می‌کند. به خانه مادرش که می‌رسد «مأموران به اتفاق چند تن از خانواده‌های شهدا به خانه آمدند و مرا دستگیر کردند» (*همانجا*).

این شرح صاف و صوف شده اظهارات تکبعلی‌زاده است. به این ترتیب است که هیچ معلوم نیست چرا او مرتب به اصفهان رفته و در اصفهان چه می‌کرده؟ این چرایی را توضیحات *انقلاب اسلامی* روشن می‌کند: در واقع رشیدیان او را به اصفهان می‌فرستاد تا «با علی‌اکبر پرورش و گروهی که در اطراف او فعالیت مخفی» می‌کرده‌اند تماس بگیرد و سپس به قصد ایجاد آتش‌سوزی در شهرهای خوزستان به اهواز و سپس به آبادان بازمی‌گردد. او نه تنها با علی‌اکبر پرورش، که به خانه آیت‌الله خادمی هم رفت و آمد داشته است و از جمله گروه تحصن‌کنندگان در منزل او هم بوده است. تکبعلی‌زاده که پس از پیروزی انقلاب «دوباره معتاد شده بود» همه جا، چه در اصفهان و چه در آبادان از نقش خود در آتش‌سوزی سخن می‌گفت، و هم در ستاد دفاع شهری اصفهان که زیر نظر علی‌اکبر پرورش کار می‌کرد و هم در کمیته آبادان بسیاری از این امر مطلع بودند (*انقلاب اسلامی*، ۱۰۹، ص. ۸).

در آن زمان تکبعلی‌زاده هم به مجله *اطلاعات جوانان* نامه اعتراضی می‌نویسد و هم، چنان که می‌گوید، به آیت‌الله خمینی در قم (یعنی در زمستان ۱۳۵۸). این دو نامه را خانواده‌های شهدا در یکی از مصاحبه‌هایی که هنگام تحصن خود در اداره دارایی آبادان برگزار کردند منتشر نمودند (نگ: *پیکار*، ویژه نامه سالگرد فاجعه سینما رکس، ۲۵ مرداد ۱۳۵۹). وی در پایان نامه خود به مجله *اطلاعات جوانان* به اعتراض می‌نویسد: «باید در آخر یادآوری کنم که من با پیروزی اولیه انقلاب اسلامی‌مان قصد رفتن به فلسطین را داشتم که متأسفانه با این کار جالب و ماجراجویانه شما می‌بایست مدتی انتظار بکشم». تحصن‌کنندگان به درستی می‌پرسند: «چه کسانی مقدمات رفتن تکبعلی‌زاده را به فلسطین فراهم کرده‌اند؟».

متن نامه او به دفتر امام خمینی در قم چنین است: (احتمالاً تاریخ نامه درست نیست. چرا که اول خرداد ۱۳۵۹ پنجشنبه است نه سه شنبه و تحصن بازماندگان هم از ۲۹ فروردین آغاز شده است):

«بسم الله القاصم الجبارین»

من حسین ت. یکی از فرزندان جانباز اسلام که بیگناه و طبق یک توطئه حساب شده در معرض اتهام آسموسوزی سینما رکس آبادان قرار گرفته‌ام و عکس را هم در مجله جوانان چاپ کرده‌اند... و اینک که به خواست پروردگار بلند مرتبه و قیام تمام اقدار ملت، طاغوت نابود شده و اسلام چهره پیروزمند و عدالت‌پرور خود را نشان داده است. من که قرار بود از سوی روحانیت مبارز این مأموریت چندش‌آور را به عهده داشته باشم اینک با تغییر رژیم خودکامه محمد رضایی به جمهوری رهنیبخش اسلامی، ساواکی معرفی شده‌ام. اینک با این وضعی که برایم پیش آمده نمی‌توانم برای امرار معاش خود و خانواده‌ام اقدام به کار کردن کنم و نه می‌توانم در جلسات ثمربخش روشنگرانه آیات عظام و برادران سخنور حاضر شوم. از آن رهبر آگاه و پدر مهربان و دلسوز تقاضا دارم که ترتیبی دهید که هر چه زودتر به کارم رسیدگی شود.»

در زیر نامه پاسخ دفتر خمینی نوشته شده است:

«بسمه تعالی آقای حسین ت. درباره مطالب فوق به خدمت حجت‌الاسلام والمسلمین جناب آقای جمی که از روحانیون مبارز و متعهد و مسئول آبادان است مراجعه کنید و مطمئن باشید در پیشگاه عدل الهی در صورت آلوده نبودن به این گناه نجات خواهید یافت. سه شنبه ۵۹/۳/۱» (پیکار، ویژه نامه سالگرد فاجعه سینما رکس آبادان، ۲۵ مرداد ۵۹، ص. ۵)

بازماندگان شهدا

بازماندگان شهدا نیز در این مدت بیکار نماندند و از همان آغاز سرسختانه خواستار رسیدگی به این فاجعه شدند. در ۱۰ اسفند ۱۳۵۷، **کیهان** می‌نویسد که یکی از ایشان که پنج فرزند خود را در سینما رکس از دست داده است «روز گذشته با تعیین وقت قبلی به حضور» آیت‌الله خمینی «رسید و با ارائه نامه‌ای از سوی کلیه بازماندگان درخواست کرد تا هر چه زودتر مسبب این واقعه به سزای اعمالشان برسند.»

در نهم مهر ماه ۱۳۵۸، در عید میلاد امام هشتم شیعیان، هیئتی مرکب از ۲۵ نفر از بازماندگان به دیدار خمینی می‌روند: «همه ما دست آقا را بوسیدیم. گفتیم ما قاتلین بچه‌هایمان را می‌خواهیم. گفت خوب، بروید. تا سه مرتبه گفتیم. گفت بروید که رسیدگی می‌کنیم. به قدوسی می‌گویم که به پرونده‌تان رسیدگی کند» (پیکار، یادشده، ص. ۹).

این اقدامات چندان فایده‌ای ندارد. دست به دامان شیخ علی تهرانی می‌شوند. وی می‌گوید «من آمادهم اما باید به من حکمی بدهند تا به پرونده رسیدگی کنم. و حکمی نمی‌آید» (همانجا).

خانواده‌ها و بازماندگان فاجعه سینما رکس از دادخواهی و اعتراض باز نمی‌ایستند و با وجود سکوت و بی‌اعتنایی و مخالفت اولیای امور، بالاخره در روز جمعه ۲۹ فروردین ۵۹، با صدور اطلاعیه‌ای آغاز یک تحصن سه روزه را اعلام می‌کنند. در این اطلاعیه تصریح شده که چنانچه به خواسته‌هایمان رسیدگی نشود تحصن را تا رسیدن به نتیجه قطعی ادامه خواهند داد. و این چنین بود که این تحصن تا ۱۱ مرداد ماه به طول انجامید. خانواده‌ها در آغاز تحصن خواسته‌های خود را چنین اعلام کردند:

۱- اعزام بازپرس ویژه برای رسیدگی به پرونده فاجعه سینما رکس آبادان و تشکیل هرچه سریعتر دادگاه علنی.

۲- اعلام خواسته‌های بازماندگان از رادیو و تلویزیون سراسری.

۳- طرح خواسته‌های بازماندگان در حضور بازپرس ویژه و پخش آن از رادیو و تلویزیون سراسری.

درست دو روز بعد از آغاز تحصن، آقای آذری قمی بازماندگان را به لقب رایج «ضد انقلاب» مفتخر نمود! روز اول اردیبهشت مأموران شهرستانی که حفاظت از محل تحصن را بر عهده داشتند، بطور ناگهانی و بطوری که بعداً روشن شد، به دستور آذری قمی، محل را ترک گفتند (ویژه نامه پیکار به مناسبت سالگرد فاجعه سینما رکس آبادان، شنبه ۲۵ مرداد ۱۳۵۹، ص. ۲). با همه این، تحصن ادامه پیدا می‌کند. دوازده روز بعد، دولت که برای تعقیب پرونده این آتش‌سوزی تحت فشار قرار گرفته بود، به ناچار هیئتی را برای بررسی پرونده به آبادان می‌فرستد. این هیئت کار خود را پشت درهای بسته و بدون تماس با خانواده‌ها انجام داد. این امر مورد اعتراض خانواده‌ها قرار گرفت. متحصنین در اعلامیه شماره هفت خود در نهم اردیبهشت ۵۹ اعلام کردند که هیئت حاکمه از روشن شدن ماجرای سینما رکس می‌هراسد. روزهای پنجشنبه ۲۲ و جمعه ۲۳ خرداد دسته‌های چماقدار حزب‌اللهی برای برهم زدن تحصن به متحصنین حمله می‌کنند (ویژه نامه پیکار، ۲۵ مرداد ۵۹، ص. ۳).

«تحصن در میان جوی از توطئه، تحریک و دروغ‌رانی نهایت حاکمه علیه بازماندگان از یک طرف و حمایت بیدریغ مردم و نیروهای انقلابی از طرف دیگر، ادامه پیدا می‌کند. طی این مدت هیئت حاکمه می‌کوشد تا فاجعه سینما رکس را در حسین تکبلی‌زاده و سه نفر دیگر (این سه تن خود نیز در آتش سوختند) خلاصه کند ولی بازماندگان که به خوبی دست‌های نیرومندی را در پشت سر تکبلی‌زاده و سه نفر دیگر (این سه تن خود کلیه افرادی هستند که تکبلی‌زاده یکی از آنها و عامل مستقیم آتش زدن سینما بوده است. جالب اینکه شخص اخیر خود بارها خواسته است که همه حقایق و از جمله اسامی عوامل پشت پرده این فاجعه را در یک دادگاه علنی در اختیار عموم ملت قرار دهد. لکن مسئولان مملکتی از ترس افشا شدن توطئه‌گران و طراحان اصلی فاجعه، نه تنها با تشکیل چنین دادگاهی به شدت مخالفند بلکه مانع از آن می‌شوند که حسین تکبلی‌زاده با کسی ملاقات نماید! سخنرانی‌هایی که در مساجد و یا رادیو و تلویزیون آبادان می‌شود به خوبی بیانگر هراس رژیم از افشای چهره جنایتکاران است. به عنوان نمونه آقای کرامی یکی از وعاظ شهر، در یک سخنرانی در حسینیه اصفهانیها که در تاریخ نهم خرداد ۵۹ ایراد کرد، آشکارا به مخالفت با تشکیل دادگاه علنی پرداخت.» (پیشین، ص. ۳).

در تمام آن ماهها، جو شهر آبادان متشنج بود؛ تحصن خانواده‌ها و بستگان قربانیان آتش‌سوزی به کرات مورد حمله حزب‌الله قرار می‌گرفت، تظاهرات نیروهای سیاسی جریان داشت و تبلیغات رژیم اسلامی علیه همه اینها، استمرار داشت. در زمان برگزاری دادگاه سه ماه از شروع تحصن خانواده‌ها می‌گذشت و آنها مدام مورد حمله بودند و علیه ایشان مرتب تبلیغات می‌شد. مجموعه‌ای از این خیرها را در نشریه پیکار، سال دوم، شماره ۶۷، دوشنبه ۲۰ مرداد، ویژه نامه سالگرد فاجعه سینما رکس آبادان، ۲۵ مرداد، و شماره ۶۸، ۲۷ مرداد ۵۹ می‌خوانیم:

- ساعت ۱/۵ بامداد شنبه یازدهم مرداد ۵۹، پاسداران به اداره دارایی آبادان، محل تحصن خانواده‌های قربانیان فاجعه، حمله می‌کنند، به سرپرستی حجت‌الاسلام طباطبایی حاکم شرع آبادان. یکی از افراد با دیدن این وضع دیگران را بیدار می‌کند و بین متحصنین و پاسداران زد و خورد پیش می‌آید و چندین نفر مجروح می‌شوند. بعد پاسداران این افراد را سوار مینی بوسهایی که در محل آماده بود می‌کنند و در بیابانهای اطراف آبادان پیاده می‌کنند. بچه دو ساله‌ای را با اسلحه تهدید می‌کنند و بکنفر را هم تا صبح در شهرستانی توقیف می‌کنند.

بازماندگان، صبح در خیابانهای آبادان راهپیمایی می‌کنند و با دادن شعار و توضیحات، مردم دیگر را از ماجرا با خبر می‌کنند و مجدداً جلو اداره دارایی جمع می‌شوند. پاسداران باز به آنها حمله کرده و با پرتاب گاز اشک‌آور آنها را متفرق می‌کنند.

غروب همان روز، خانواده‌های بازماندگان پس از تجمع در مقابل سینما متروپل آبادان دست به راهپیمایی اعتراضی علیه این حمله زدند. در خیابان شهدای سینما رکس، عده‌ای تحت حمایت پاسداران، به آنها حمله کردند. زد و خورد در گرفت و عده‌ای مجروح و دستگیر شدند. راهپیمایی و تظاهرات در سطح شهر گسترده شد. مردم شهر نیز با تظاهرکنندگان همراه شدند. شعارهای تظاهرات چنین بود: «پرونده سینما رکس افشا باید گردد»، «رژمی، نامی برای سرکوب، نامی برای سرپوش»، «سینما رکس، توطئه ارتجاع - حمایت از بازمانده حمایت از انقلاب».

صبح روز بعد، دوازده مرداد، باز هم بازماندگان و گروه وسیعی از اهالی آبادان در گورستان شهر بر سر مزار سوختگان سینما رکس تجمع کردند و دست به سخنرانی و تظاهرات زدند.

در ۲۷ مرداد ۵۹، به مناسبت دومین سالگرد فاجعه سینما رکس، تظاهراتی در استادیوم تختی کوی کارگر آبادان از طرف نیروهای چپ و مترقی و بازماندگان فاجعه صورت گرفت، با شعارهایی مانند «حمله به بازماندگان محکوم است، دادگاه فرمایشی محکوم است».

فرزاد آن روز، ۲۸ مرداد، به دعوت «جامعه روحانیت» و «نهادهای انقلابی» آبادان عده‌ای با شعارهایی نظیر: «ای مادر داغیده پیکاری دشمن توست - شهید سینما رکس جای تو در قلب ماست - آمریکا آمریکا دشمن خونخوار ماست» در شهر به راه می‌افتند.

عصر ۲۹ مرداد ۵۹، چهارشنبه، سپاه پاسداران محل استقرار مجاهدین، پیکار، رزمندگان و سایر گروه‌ها را جمع کرد و فعالیت آنها را ممنوع کرد تا زمینه دلخواه برای دادگاه فرمایشی فراهم شود (در این زمینه علاوه بر ویژه نامه «پیکار، یاد شده، نگ: به همان روزنامه، شماره ۶۷، ۲۷ مرداد و کار، شماره ۷۰، ۱۴ مرداد ۱۳۵۸).

سوابق آتش سوزی در سینماها

نحوه برخورد دولت اسلامی با این مسئله کم‌کم شایعاتی را که از ابتدا بر سر زبانها بود قوت می‌بخشد: «مذهبیهای مخالف رژیم شاه دست به اینگونه حرکات می‌زنند تا آتش مخالفت مردم را تیزتر کنند». استناد این شایعه‌ها به سابقه آتش سوزیهای متعدد در سینماها و رستورانها بود. **انقلاب اسلامی** (در هجرت) در شماره ۱۰۴، مرداد ۶۴، ضمن گزارش مستند خود درباره سینما رکس به «سابقه طولانی» سینماسوزی در ایران می‌پردازد تا اضافه کند:

در دوران انقلاب سینماها همراه با بانکها و مشروبات و کباب‌ها و بعضی رستورانها مورد حمله قرار گرفتند. با وسعت گرفتن خیزش عمومی و غلظت یافتن رنگ مذهبی آن، تعداد سینماهای سوخته شده تا ۲۸ مرداد ۵۷ در سراسر کشور به ۲۹ سینما رسید. تنها در هفته قبل از به آتش کشیده شدن سینما رکس، شش سینما در شهرهای مختلف سوخته شد و ۱۴ اقدام به شروع حریق توسط مأموران آتش‌نشانی متوقف شده بود. گرچه مسئولیت آتش‌سوزی بعضی رستورانها و کباب‌ها از جمله رستوران خوانسالار در تهران توسط گروه توحیدی صف به عهده گرفته شد. در ۲۸ مرداد ۵۷، ساعت سه و سی دقیقه بامداد، نزدیک اذان صبح، جوجه کبابی حاتم، تهران، در آتش سوخت. هیچکس مسئولیت به آتش کشیده شدن سینماها را رسماً عهده نمی‌گرفت. دستگاه حکومتی مسئولیت آنها را به گردن «خرابکاران» و مخالفین مذهبی می‌انداخت و اینان نیز گرچه بعضی اوقات عوامل ساواک را مسبب این آتش سوزیها قلمداد می‌کردند، گاه اصل آتش زدن سینماها را به عنوان «مراکز فساد و تخدیر نسل» مورد تأیید قرار می‌دادند.

در تاریخ دوم شهریور هم هیئت اجرایی جمعیت دفاع از آزادی و حقوق بشر نامه‌ای به نخست وزیر می‌نویسد و استدلال می‌کند که هیچ نیرو و سازمانی مگر سازمانهای دولتی قدرت آن را ندارند که در «چند هفته گذشته» ۲۹ سینما را در سراسر کشور به آتش بکشند و چندین هتل و رستوران را هم آتش بزنند و خراب کنند؛ جمعاً ۴۰ محل. «تنها نیروی انتظامی و پلیسی دولت است که چنین امکانات لازم را در اختیار دارد...».

در جمهوری اسلامی رسیدگی به فاجعه سینما رکس با اکراه و تردید بسیار و علیرغم مخالفت جناحی از حاکمان و در زیر فشار افکار عمومی دنبال شد. در دولت موقت، رسیدگی به پرونده سینما رکس به عهده داندسرای عمومی آبادان بود. صرافی بازپرس این دادسرا نیز با اشکالناک‌اشیهای کمیته و امام جمعه و اطرافیان او روبرو می‌شود و بالاخره پرونده به دادسرای انقلاب اسلامی آبادان احاله می‌شود. اینجا زرگر دادستان انقلاب است. با او هم همکاری نمی‌کنند تا او استعفا دهد و بالاخره پس از مدتی پرونده به دادگاه ویژه به ریاست موسوی تیریزی فرستاده می‌شود (**انقلاب اسلامی**، ۱۰۸، ۱۹-۵ مهر ۱۳۶۴).

در پنجم مرداد ۵۹، دادستان دادگاه ویژه طی اطلاعیه‌ای از مردم می‌خواهد تا هرگونه شکایت، شهادت یا مدرکی از متهمان توقیف شده و یا غایب، که اسامی آنها منتشر شده بود، دارند در اختیار دادستانی بگذارند. متهمان عبارت بودند از ۲۵ نفر از مأموران شهربانی و ساواک، رؤسای ادارات و مقامات مختلف آبادان، صاحب و مدیر سینما رکس، در مجموع ۳۱ نفر. همچنین خواسته شد هر کس هر اطلاعی درباره دیگر کارمندان سازمان آب، آتش‌نشانی، شهربانی و ساواک آبادان دارد، به دادستانی بدهد. اسامی اعلام شده عبارت بود از: حسین تکبعلی‌زاده - سرتیپ علی‌اصغر ودیعی، رئیس ساواک خوزستان - سرتیپ رضا رزمی، رئیس شهربانی آبادان (فراری) - سرهنگ محمدعلی امینی، معاون شهربانی آبادان - ستوان بهمنی افسر کلانتری مرکز - سرهنگ اردشیر بیات، رئیس سابق پلیس آبادان - مسعود حنیف، رئیس کلانتری مرکز در شب حادثه - سرگرد امینی آل‌آقا، افسر ضد خرابکاری و رئیس اداره اطلاعات شهربانی - سر پاسبان میراحمدی - سر پاسبان فاتح دریس - ستوان احیایی - علی نادری، صاحب سینما - حمید پابدان، سرایدار سینما - اسفندیار رضائی، مدیر سینما - عبدالحسین قربانی، رئیس آتش‌نشانی - جبار اصل، معاون آتش‌نشانی - جوکار، تلفنچی آتش‌نشانی - شامری، کارمند آتش‌نشانی - عبدالصادق عوادی‌زاده، کارمند آتش‌نشانی - علیرضا حاج خدابخشی، کارمند آتش‌نشانی - ابراهیم اولیس پور، کارمند سازمان دفاع غیر نظامی - غلامرضا قهرمانی، کارمند سازمان دفاع غیر نظامی - بیژن صالحی، شهردار (فراری) - محمد زمریدیان، رئیس فرهنگ و هنر - سید جلال سعیدنیا، فرماندار - سعدی بابک جلیل افشار، عضو کمیته ضد خرابکاری - محمد حسن ناصری معروف به عضدی، عضو کمیته ضد خرابکاری (فراری) - نوزدی معروف به رسولی، عضو کمیته ضد خرابکاری (فراری) - فرج‌الله مجتهدی، کارمند ساواک (غایب) - سرهنگ تیموری وثوقی - مهدی کمال‌الدین عزیزی، رئیس اداره آب آبادان (فراری).

جلسات دادگاه در سالن سینما تاج که مخصوص کارکنان صنعت نفت است تشکیل می‌شود و به خواست و اصرار مردم و خانواده‌های قربانیان، محاکمه بطور علنی صورت می‌گیرد. البته برای شرکت در جلسات باید قبلاً کارت ورودی مخصوص را با دادن عکس و مشخصات کامل به دست آورد. جلسات مستقیماً از شبکه تلویزیونی آبادان پخش می‌شود.

اولین جلسه دادگاه روز دوشنبه دوم شهریور ۵۹ تشکیل شد. دادستان در کیفر خواست چند صفحه‌ای خود خواهان اشد مجازات یعنی اعدام متهمان شد. و بعد رئیس دادگاه حسین تکبعلی‌زاده، متهم ردیف اول، را احضار کرد. او بعد از معرفی خود به شرح چگونگی آتش زدن سینما پرداخت (به نقل از: **مسببین واقعی فاجعه هولناک سینما رکس آبادان چه کسانی هستند؟** ص. ۱۲).

«من و فرج‌الله بزرگوار و حیات در جلساتی که در مسجد قدس (فرح‌آباد سابق) با آقای محمد رشیدیان، ابوالپور و عبدالله لرقبا داشتیم، صحبت می‌کردیم و قرار شد دست به کارهایی بزنیم [رشیدیان آموزگار بود و بعد از انقلاب اسلامی، نماینده مجلس شد. محمود ابوالپور دانشجویی

سابق دانشکده نفت و رئیس آموزش و پرورش آبادان در بعد از انقلاب، عبدالله لرقبا عضو انجمن اسلامی فرودگاه آبادان، و هر سه از فعالان محافل مذهبی آبادان بویژه حسینیه اصفهانیها و مسجد قدس بودند]. چند جلسه هم در «سیک لین» به منزل رشیدیان رفتیم. چون ما با رژیم شاه مخالف بودیم، می‌بایست کارهایی می‌کردیم. به اتفاق فرج‌الله بزرگوار و حیات، مدتی قبل از آتش‌سوزی سینما رکس با مقداری بنزین سوخت هواپیما که عبدالله لرقبا برای ما تهیه کرده بود به محل دفتر حزب رستاخیز که از مدتها قبل تعطیل بود رفتیم و با شکستن پنجره دفتر حزب بنزین را به داخل آن ریختیم و آنجا را به آتش کشیدیم. چون دفتر خالی و کسی هم در آن نبود و وسایل چندانی هم نداشت حریق زود خاموش گردید و سر و صدای آنچنانی هم در شهر ایجاد نکرد. هیچکس متوجه ما نشد و از آنجا دور شدیم. بعد از این کار تصمیم گرفتیم کاری کنیم که سر و صدای زیادی به همراه داشته باشد. ما می‌خواستیم کاری کنیم که مردم به خیابانها کشیده شوند. تا آنموقع در آبادان خبری از تظاهرات نبود. در جلساتی که مجدداً در مسجد قدس با آقای رشیدیان، ابوالپور و عبدالله لرقبا داشتیم، قرار بر این شد که در یکی از سینماهای آبادان

حریق ایجاد کنیم. بار اول سینما سهیلا را انتخاب کردیم. بعد از ارزیابی از موقعیت آنجا به دلایل زیر نقشه خود را عملی نمودیم: اولاً وجود درهای اضطراری در دو طرف سالن اصلی که به آسانی راه گریز به خیابانهای اطراف را داشت. و ثانیاً بوفه سینما طوری قرار گرفته بود که کارکنان بوفه، قسمت جلو را می‌دیدند و در ضلع دیگر باجه فروش بلیت و مسئول ورود و کنترل بلیت به راحتی توقف ما را برای انجام کار می‌دیدند و در داخل سالن نمایش در حضور تماشاچیان نیز امکان ایجاد حریق نبود. زیرا با اولین شعله آتش همه تماشاچیان متوجه می‌شدند و می‌توانستند از سالن به راهروها و از آنجا خود را به بیرون سینما برسانند و حریق به موقع خاموش شود و ما هم دستگیر شویم. در نتیجه بدون اینکه کاری انجام گیرد، هر یک از ما با در دست داشتن پاکتی که ظاهر آنرا به صورت مواد خوردنی یا پسته و نوشابه در دست گرفته بودیم، در پایان فیلم از سینما خارج شدیم. بعد از این عدم موفقیت سینما رکس را ارزیابی کرده و تصمیم گرفتیم نقشه خود را در آنجا پیاده کنیم.»

«شاهد نزدیک»، نویسنده جزوه «مسببین واقعی فاجعه...» سینما رکس را چنین توصیف می‌کند:

«سینما رکس در بالکن یک پاساژ بزرگ مربع شکل، در مرکز شهر، قرار داشت. این پاساژ دارای تعداد زیادی مغازه لوکس فروشی و فروشگاههای دیگر بود و از چهار طرف به کوچه و خیابان راه داشت. در اصلی سینما در خیابان شهرداری باز می‌شد. در واقع یکی از مغازه‌های پاساژ را به صورت در اصلی سینما در آورده بودند. باجه فروش بلیت و متصدی کنترل بلیت برای ورود به سینما در همین قسمت در پائین و طبقه همکف قرار داشت و مشتریها از پلکانی که از همینجا شروع می‌شد به راهرو طبقه بالا می‌رفتند و وارد سالن سینما می‌شدند. این راهرو در بالا به صورت «L» بود و تعدادی نیمکت هم در آن قرار داشت. در همین ضلع که در امتداد پلکان بود دو در به سالن باز می‌شد و در ضلع دیگر که قسمت عقب سالن را تشکیل می‌داد، یک در نزدیک اتاق آپارات وجود داشت. هر سه این درها در راهروهایی که به صورت «L» بود باز می‌شد. علاوه بر در اصلی سینما، یک در کوچک به عنوان در خروج اضطراری سینما در پشت پاساژ با یک پلکان به خیابان وصل می‌شد که معمولاً قفل بود و مورد استفاده قرار نمی‌گرفت. دیوارهای سینما کم قطر ولی بسیار محکم بود. دیوارها پوشش یولونیت داشت و تزیینات داخل سالن از چوب بود. چند کولر گازی و آبی در اطراف سالن تعبیه شده و هوا را خنک می‌کرد.»

و بعد به نقل اظهارات حسین تکبعلی‌زاده در دادگاه ادامه می‌دهد:

«برنامه سینما رکس فیلم گونها بود. من و فرج‌الله بذرکار و حیات با شیشه و قوطی حاوی بنزین که هر کدام از ما آنها را در پاکت بزرگی گذاشته بودیم و از قبل عبدالله لرقیا آنرا تهیه کرده بود، روانه سینما رکس شدیم. حیات رفت و از باجه فروش بلیت برای هر سه ما بلیت خرید و ما وارد سالن سینما شدیم و هر کدام روی یک صندلی نشستیم. هنوز نیمی از سنانس اول نگذشته بود که من و فرج‌الله با فاصله کوتاهی از جایمان بلند شدیم و به طرف توالن رفتیم. در آنجا با هم صحبت کردیم. تماشاچیان غرق در تماشای فیلم بودند. در راهرو کسی نبود. (حسین هنگام تشریح این قسمت به شدت به گریه می‌افتد) ما بنزینها را روی درهایی که در راهرو قرار داشت و راه اصلی سالن بود ریختیم و خیلی سریع فرج در پشت سالن را به آتش کشید و منم دو در دیگر را که در یکطرف سالن قرار داشت به آتش کشیدیم. در اصلی سینما باز بود. موقعی که از پلکان پائین می‌آمدیم کسی متوجه ما نشد. ما خود را به خیابان رساندیم و من دیگر حیات را ندیدم.»

در اینجا دادگاه یکی از کارکنان سینما را به جایگاه شهود احضار کرد. او گفت:

«من از سینما بیرون آمده بودم و موقعی که با سر و صدای آتش‌سوزی به طرف سینما برگشتم با مسئول نظافت سینما برخورد کردم. ما سعی کردیم از کیسول اطفای حریق که در آنجا بود استفاده کنیم اما طریقه به کارگیری آنرا نمی‌دانستیم، آتش زبانه می‌کشید و ما هم به ناچار پائین آمدیم.»

این کارگر در جواب رئیس دادگاه گفت: «من به قهوه‌خانه‌ای که در همان نزدیکی بود، رفته بودم. موقعی که برگشتم آتش همه جا را گرفته بود.» (مسببین واقعی فاجعه...)

از بین بقیه کارکنان سینما، متصدی فروش بلیت، دقایقی بعد از شروع سنانس آخر و تحویل پول حاصل از فروش آن شب به مدیر سینما، به خانه‌اش رفته بود. آپاراتچی و یک کارگر دیگر سینما جزو قربانیان جنایت بودند.

شهود دیگر

رئیس دادگاه از سه افسر شهربانی و مأمورین آتش‌نشانی سئوالاتی می‌کند. هر یک از آنها از تلاش خود برای خاموش کردن آتش و نجات محاصرشدگان در آتش، حرف زدند و بعد از آن نوبت به عبدالله لرقیا و محمود ابوالپور رسید. این دو نفر در جایگاه شهود، و نه در جایگاه متهمان و شرکای جرم، به عنوان افرادی مؤمن به انقلاب اسلامی که هدفشان مبارزه با رژیم بوده سوگند خوردند و حرفهای تکبعلی‌زاده و ارتباط خود را با عاملان حریق تأیید کردند اما محمد رشیدیان (آموزگار سابق و در آن زمان نماینده مجلس اسلامی) که از طراحان اصلی این فاجعه بود، هیچگاه، حتی به عنوان شاهد، به دادگاه احضار نشد. حجت‌الاسلام موسوی تبریزی گفت: «چون ایشان به کار مهمی مشغول است، ما تلفنی از ایشان سئوال کرده‌ایم، و اگر لازم شد از او دعوت می‌کنیم به اینجا بیاید» و البته این ضرورت تا پایان دادگاه نیز احساس نشد!

حرفهای تکبعلی‌زاده در چهارده جلسه دادگاه مسایل بسیاری را روشن کرد. هر چند که مقامات دادگاه و مسئولان مملکتی به انحاء مختلف سعی می‌کردند او را از گفتن حقایق و بردن نام اشخاص بر حذر دارند، با اینهمه حقایق بسیاری که از زبان او بیان شد، عاملان و آمران این فاجعه تکان‌دهنده را به مردم شناساند. در جریان این بازپرسیها معلوم شد که: «مدت هشت ماه بعد از آتش زدن سینما که پنج ماه آن را باید قبل و بقیه را بعد از انقلاب به حساب آورد، حسین تکبعلی‌زاده با مسئولان جدید مملکت در ارتباط بوده است. ابتدا قرار بود به خارج از کشور فرستاده شود. برای همین، به اتفاق یک پاسدار به نام حبیب‌الله بازاریار که او هم به دادگاه احضار شد، به اصفهان می‌رود، با دفتر آیت‌الله خادمی و آیت‌الله طاهری تماسهایی می‌گیرد و از آنجا به اتفاق همان پاسدار به تهران و به دفتر کار هاشم صباغیان می‌روند. البته همه این مسایل در دادگاه سر بسته و مبهم بیان می‌شود. رئیس دادگاه و پاسدار همراه تکبعلی‌زاده سعی کردند وانمود کنند که او فردی بیکار و نیازمند بوده و آنها می‌خواستند به او کمک کنند و از فعالیت‌های او اطلاعی نداشته‌اند. در جریان دادگاه رابطه محمد رشیدیان، از طراحان اصلی این جنایت، با محمد کیابوش آموزگار فقه و عربی در زمان شاه و نماینده اهواز در مجلس بعد از انقلاب، مشخص می‌شود، و اینکه رشیدیان کمیته شماره ۴۸ انقلاب را در مقر فرماندار نظامی سابق تشکیل می‌دهد. همچنین روشن می‌شود که رئیس دادگاه یعنی موسوی تبریزی در همان ماههای اول انقلاب در ارتباط با افراد نامبرده به تأسیس حزب جمهوری اسلامی در اهواز می‌پردازد. همه شواهد مطرح شده در دادگاه نشان می‌دهد که این افراد در روزهای آتش‌سوزی با هم در ارتباط بوده‌اند و بعد از انقلاب و در جریان تشکیل دادگاه ویژه سینما رکس توطئه‌گران و برنامه‌ریزان این آدم‌سوزی پست‌ها و مشاغل مهم مملکتی را اشغال کرده بودند.

در گزارش شاهد نزدیک فاجعه سینما رکس، که در **انقلاب اسلامی** در هجرت هم چاپ شده است، روابط دست‌اندرکاران این حوادث و مجریان آن، در دوران قبل از انقلاب با هم، با ساواک، با محافل مذهبی و... شرح داده می‌شود. او می‌نویسد که رئیس دادگاه و دیگر دست‌اندرکاران سعی می‌کردند گناه این جنایت را به گردن ساواک و موجوداتی موهوم ببندازند. رئیس دادگاه که نمی‌توانست نشستها و جلسات و برنامه‌ریزیهایی را که حسین تکبعلی‌زاده در دادگاه عنوان کرده بود، تکذیب کند، عاملین اصلی را تبرئه کرد. او گفت آقای رشیدیان چون آموزگار بود، این طرح را با یکی از شاگردانش به نام میرسفیانی در میان گذاشته و همو بوده که موضوع را در اختیار ساواک قرار داده و ساواک از این موضوع آگاه بوده و طرح را در ابعادی وسیع اجرا کرده است!

در آن هنگام، می‌گفتند سرتیپ رضا رزمی رئیس شهربانی وقت، عامل آتش زدن سینما بوده است، می‌گفتند او درهای سینما را زنجیر کرده و کسانی را که می‌خواستند از ساختمان بیرون بیایند به درون رانده است و در تأیید این حرف، شاهی هم درست کردند به نام علی محمدی، متولی مسجد اصفهانیها که گفت: «من خودم زنجیر را روی در سینما دیدم و می‌خواستم با ماشین به در بکوبم و آنرا خراب کنم اما مأمورین شهربانی نگذاشتند».

در حالیکه در دادگاه، شاهدان واقعی ماجرا خلاف این را شهادت دادند. در گزارش شاهد عینی می‌خوانیم: «شهناز قنبری یکی از افرادی که در اولین لحظه حریق به داخل راهرو رسیده بود، در دادگاه گفت من از در اصلی سینما بیرون آمدم و در سینما با زنجیر بسته نبود. مرد دیگری نیز که کودک خردسالش را در آن لحظه به دستسویی برده و با دیدن شعله‌های آتش خود و فرزندش را از در اصلی سینما به بیرون رسانده بود، همگونه شهادت داد. صراف بازرگانی داسرای آبادان نیز که همان شب گذارش به خیابان شهرداری افتاده بود و در لحظات اول حادثه به جلو سینما رکس می‌رسد در دادگاه سوگند خورد و گفت موقعی که من رسیدم زنجیری روی در سینما نبود. شاهد دیگر، جوانی بود که خود را از پنجره دستسویی سینما به خیابان انداخته و پایش هم شکسته بود، او گواهی داد که چون شعله‌های آتش از توی راهرو زبانه می‌کشید، خود را به خیابان انداختم.

پایان کار دادگاه

سرانجام دادگاهی که تمام اعضای هیئت رئیسه و دادرسان و رئیس دادگاه و دادستان آن در وجود دو نفر؛ حجت‌الاسلام موسوی تبریزی و یکنفر دیگر، خلاصه می‌شد متهمان را محاکمه و محکوم کرد. متهمان این دادگاه نه وکیل مدافع داشتند و نه هیئت داوران که درباره جرمشان داوری کند. تمام ایران چشم به این دادگاه دوخته بود تا شاید مجرمان واقعی را بشناسد، و دادگاه در میان بهت و حیرت همگانی از اینهمه بیعدالتی، بعد از چهارده جلسه، رأی خود را صادر کرد (۵ شهریور): شش نفر از متهمین به مرگ و بقیه به حبسهای گوناگون محکوم شدند. اعدام شدگان:

- ۱- حسین تکبعلی‌زاده، متهم ردیف اول که به اعتراف خودش یکی از عاملین آتش‌سوزی بود. او در دادگاه جسارت زیادی به خرج داد و حقایق بسیاری را بیان کرد.

- ۲- ستوان بهمنی افسر شهربانی آبادان. او چند روز قبل از واقعه به مرخصی رفته و همان روز به آبادان بازگشته و هنوز هم در مرخصی بود. او در خانه‌اش بود که یکی از مأموران اداره راهنمایی و رانندگی از جریان باخبرش می‌کند. ستوان بهمنی خود را به محل سینما و به جمع مأموران شهربانی می‌رساند و همراه دیگر مأموران شهربانی و آتش‌نشانی سعی می‌کنند آتش را مهار کنند. موسوی تبریزی در دادگاه تأکید می‌کرد که مرخصی رفتن ستوان بهمنی در این مدت و آمدنش در همان روز با نقشه قبلی بوده! نویسنده **مسببین واقعی...: «مدتی بعد از واقعه سینما رکس، حجت‌الاسلام موسوی تبریزی در مسجد اصفهانیهای آبادان به منبر رفته بود و در پایان سخنرانی و موقع خارج شدن از مسجد سوار بر ترک موتورسواری می‌شود، عبا و عمامه‌اش را در دست می‌گیرد و به طرف خرّمشهر حرکت می‌کنند. در بین راه، نزدیک فرودگاه، ستوان بهمنی به آنها دستور توقف می‌دهد و آنها توجه نمی‌کنند و نمی‌ایستند. ستوان بهمنی يك تیر هوایی شلیک می‌کند و آنها را تعقیب می‌کند. سرنشینان موتور توقف می‌کنند. ستوان بهمنی موقعی که به آنها می‌رسد یک سیلی به گوش حجت‌الاسلام موسوی تبریزی می‌زند و به نحوی زنده به او اهانت می‌کند. همین امر موجب کینه در دل حجت‌الاسلام موسوی تبریزی می‌شود و در روزهای برپایی دادگاه سینما رکس (به دنبال دستگیری مسببین احتمالی)، ستوان بهمنی دستگیر می‌شود و در دادگاه به ناحق، به اتهام شرکت در واقعه سینما رکس به جوعه اعدام سپرده می‌شود» (مسببین واقعی...، ص. ۲۳).**

- ۳- علی نادری، صاحب سینما رکس. او بیش از ۶۰ سال داشت و در تهران زندگی می‌کرد. جرم او را به بی‌توجهی به امکانات ایمنی ساختمان ذکر کردند.

- ۴- اسفندیار رضانی، مدیر سینما رکس. اتهام او در دادگاه، سوء مدیریت و سوء استفاده شغلی، بی‌توجهی به وضع ایمنی سینما و بی‌مبالاتی و عدم استخدام کادر مجرب برای خدمات سینما و عدم احساس مسئولیت در قبال جان مشتریان ذکر شد.

- ۵- سیاوش امینی آلفاء، سرهنگ شهربانی و رئیس اطلاعات شهربانی آبادان. وی که متخصص ضدخرابکاری بود، بلافاصله بعد از اطفای حریق برای تحقیقات در پیرامون واقعه و کشف آثار جرم و وسایلی که در این حریق به کار گرفته شد، به داخل سینمای سوخته شده می‌رود. بعد از چند نوبت کنکاش و جستجو بدون دستیابی به آثار و علائم مشخص و یا چیزی که بتواند سر نخ را به دست دهد، گزارشی بر اساس مشاهدات عینی و شکل ظاهری حریق تهیه می‌کند. قطعات شکسته چند بطری در راهرو سینما را تنها اشیاء مکشوفه در این آتش‌سوزی ذکر می‌کند و فاجعه را ناشی از یک حریق گسترده و حساب شده و با برنامه قبلی [اعلام می‌کند]. او ذکر کرد که ابتدا درهای ورود و خروج سالن که چوبی بوده، به آتش کشیده شده و سپس دامنه حریق تمام بدنه سینما را که از داخل با یونولیت پوشیده شده بوده در بر می‌گیرد. در نتیجه تلاش مأموران آتش‌نشانی و شهربانی نتوانسته در نجات قربانیان مؤثر افتد. سرهنگ نامبرده تحت تأثیر ابعاد فاجعه و تلفات انسانی آن چنان گیج و مبهوت می‌شود که بعد از گذشت هشت ماه از این فاجعه، گیجی و ابهام به وضوح در چهره و بیانش مشهود بود... نامبرده چند ماه بعد از انقلاب خود را در اختیار مسئولان رژیم جدید قرار داده بود (مسببین واقعی...).

- ۶- فرج‌الله مجتهدی کارمند ساواک. او مدت کمی قبل از آتش‌سوزی به آبادان منتقل شده بود. استدلال دادگاه این بود که چرا انتقال این مأمور ساواک به آبادان در روزهای وقوع حادثه صورت گرفته؟ و این جابجایی با یک نقشه قبلی و در رابطه با حریق سینما بوده است. او که در جلسات دادگاه بیمار و رنجور بود و بسته‌های قرص و دارو به همراه داشت، خود را یک کارمند معمولی ساواک معرفی کرد و گفت که در طول خدمتش هیچگاه به کسی تعدی نکرده و هیچگاه مرتکب خلافی نشده... او انتقالش به آبادان را در رابطه با جابجایی که در آن ایام در بین مأموران ساواک صورت می‌گرفت می‌دانست و آنرا یک امر عادی تلقی می‌کرد و سعی داشت به هر وسیله ممکن بیگناهی خود را توضیح دهد... (مسببین واقعی...)
- متهمینی که در این دادگاه به حبسهای از یک تا سه سال محکوم شدند یک سرهنگ شهربانی آبادان، پنج مأمور اداره آتش‌نشانی و سه تن از کارکنان سینما بودند: «... سرهنگ خنفر از ابواب جمعی شهربانی آبادان بود. استشهد اهالی محل و مغازداران به نفع او، جان او را از مرگ نجات داد. این افسر روز وقوع آتش‌سوزی در شهربانی آبادان حضور داشته و با سر و صداهای اطراف سینما به اتفاق تعدادی پاسبان به کمک مأموران آتش‌نشانی می‌شتابید. به پاسبانهای همراهش دستور می‌دهد از پله‌هایی که مأموران آتش‌نشانی در اطراف سینما نصب کرده بودند بالا بروند و با پتک و کلنگ و هر وسیله دیگر که در دسترس بود اقدام به تخریب دیوار سالن سینما بکنند زیرا از درهای ورودی امکان داخل رفتن نبود. این افسر در حالی که دچار احساسات شده بود و به شدت گریه می‌کرد برای نجات جان محاصرشدگان در آتش سعی و تلاش می‌کرد. مأموران دیوار ضلع غربی سینما را به دستور این افسر خراب کردند... دادگاه سرهنگ خنفر را به دو سال حبس محکوم کرد.

اتهام مأموران آتش‌نشانی از طرف دادگاه عبارت بود از اهمال‌کاری و بی‌توجهی به مسئولیت خطیری که به عهده داشتند و مهمتر اینکه رئیس دادگاه (موسوی تبریزی) بدون داشتن دلایل و مدارک کافی سعی بر این داشت که عدم موفقیت به موقع اطفای حریق را ناشی از نوعی تباخی و مأموریت مرموز کارمندان آتش‌نشانی، از طرف رژیم به حساب آورد.

تلفنچی اداره آتش‌نشانی در روز وقوع حریق از یکسو به محض دریافت خبر به حکم وظیفه خبر حریق را به اطلاع سرپرست عملیات آتش‌نشانی می‌رساند و از سوی دیگر علاوه بر آنکه ساعت دقیق خبر به وسیله کامپیوتر ثبت گردیده بود آنرا در دفتری جداگانه نیز یادداشت می‌نماید و

هر دو دفتر روی میز رئیس دادگاه قرار داشت. در ادعانامه و کیفرخواستی که دادستان دادگاه قرائت کرد، مطالبی کلی بیان شده بود (به جز متهم ردیف اول) و در مورد اتهام مأموران آتش‌نشانی هیچ چیز را روشن و مبرهن نمی‌ساخت... در جلسات دادگاه، مأموران آتش‌نشانی با جزئیات کامل ساعت با خبر شدن حادثه و چگونگی تلاششان را برای اطفای حریق با استناد به شهادت اهل محل و حاضران در هنگام وقوع حریق، بیان کردند.

یکی از شایعاتی که در روزهای وقوع حادثه خیلی دامن زده می‌شد و در دادگاه نیز مطرح گردید، خالی بودن تانکرهای آب در محل آتش‌سوزی بود. در صورتی که راننده و سایر کارمندان آتش‌نشانی مطلب را قویاً تکذیب نموده و گواه مدعی خود را مغازه‌داران و شاهدان عینی در صحنه معرفی نمودند که ناظر عملیات اولین تانکر محتوی آب در محل حادثه بودند و تانکر دوم هم که بعد از لحظاتی به محل حریق رسید محتوی آب بود. اما این دو تانکر نتوانستند حریق را خاموش کنند و در نتیجه مأموران تلاش می‌کنند با استفاده از شیرهای آب اضطراری پیاده‌روهای خیابانهای اطراف به اطفای حریق بپردازند که این کار هم عملی نگردید لذا آنها از شیرهایی که قابل استفاده بود و در مسافتی دورتر قرار داشت، استفاده کرده و حریق را به کمک مأموران شهربانی و مردم خاموش می‌کنند. سرپرست مأموران عملیات اطفای حریق در دادگاه مطالب مبسوطی پیرامون حریق و رابطه آن با زمان (لحظه‌ها و ثانیه‌ها) و روند تصاعدی

آن بیان کرد... اما هیچکدام از دلایل مورد پسند قرار نگرفت و رئیس دادگاه بدون اینکه خود، دلیل یا مدرکی علیه آنها داشته باشد، به حبس محکومشان کرد. در حالیکه «شرکای جرم تکبعلی‌زاده یعنی لرقبا و ابولپور را نه به عنوان متهم، که تنها به عنوان شاهد به دادگاه احضار کرد. آنها هم ارتباط خود را با تکبعلی‌زاده و حتی تهیه بنزین را انکار نکردند، با اینحال محاکمه و محکوم نشدند». (مسببین واقعی...)

«شاهد نزدیک» که گزارش در اینجا مورد استناد ماست در پایان می‌نویسد: «چون شاهد این وقایع بوده‌ام و بعضی از افرادی را که نامشان برده شده است می‌شناسم و یا بعضی از آنها را بارها دیده‌ام، مطالب به خاطرمانده است، لذا با کمک حافظه‌ام این مطالب را نوشته‌ام، البته به علت عدم دسترسی به منابع کمبودهایی دارد که با دسترسی به روزنامه‌های آن زمان و برگه‌های بازجویی می‌توان آنرا کامل کرد».

افشاگری بعد از شانزده سال

شیخ علی تهرانی، شانزده سال بعد، مرداد ۱۳۷۳، همه حرفهایی را که آن زمان زده بود عوض می‌کند. او که شوهر خواهر سیدعلی خامنه‌ای است و سالها بود به دنبال اختلاف با خمینی به عراق پناهنده شده بود، در آغاز انقلاب حاکم شرع مشهود بود. او چند ماه قبل از اینکه به ایران برگردد، در مصاحبه با *رادیو صدای ایران*، در آمریکا، می‌گوید:

«من به اصرار خمینی به آبادان رفتم تا به پرونده سینما رکس رسیدگی کنم. من کلیه جزئیات پرونده را خواندم و در جریان آن متوجه شدم که در زمان شاه، مدرسین حوزه علمیه قم تصمیم گرفتند برای آنکه آبادان را هم به هیجان بیاورند (چون آبادان یکی از شهرهایی بود که هیچ امکان رخنه انقلابی در آن متصور نبود) آنجا را هم به آتش بکشاند. در جریان مطالعه پرونده متوجه شدم که سینمایی که قرار بود به آتش کشیده شود، سینما رکس نبود ولی بعد برنامه عوض شد و سینما رکس به عنوان هدف انتخاب گردید. در آن هنگام چهار نفر از مدرسین حوزه علمیه قم طرح مشترکی را برای به آتش کشیدن سینما به امضاء رساندند. دقیقاً نمی‌دانم چه کسانی، ولی تصور می‌کنم یکی از آنها شیخ حسینعلی منتظری بود. اجرای این طرح به سه مأمور واگذار شد که آنها به آبادان رفتند، سینما را به آتش کشیدند و دو نفر از آنها در جریان حریق، زنده زنده در آتش سوختند اما یکی توانست از این فاجعه جان سالم به در برد و زنده بماند. او بعد از این اقدام دچار ناراحتی شدید وجدان شد، چون هیچکس فکر نمی‌کرد مقدار تلفات این آتش‌سوزی تا این حد باشد. من نزد خمینی رفتم و گفتم آقا! من چطور می‌توانم حق را ناحق جلوه بدهم؟ وقتی که مثنی بیگانه را گرفته‌اند و می‌خواهند اعدام کنند و عاملان اصلی آتش‌سوزی همه مصدر کارند؟ وقتی در راه مشهد از رادیو اتومبیل شنیدم که تعدادی افراد بیگانه را به جرم این جنایت فجیع به ناحق اعدام کرده‌اند، خون گریستم. والله گریه‌ام گرفت (مصاحبه با علیرضا میبیدی برای رادیو صدای ایران، آمریکا، چاپ شده در *نیمروز*، شماره ۲۷۷ (سال ششم، جمعه ۲۱ مرداد ۱۳۷۳).

مآخذ:

در نگارش این مقاله علاوه بر روزنامه‌های فارسی، (خاصه *کیهان* و *اطلاعات*) و فرانسوی آن زمان، (خاصه *لوموند* و *لیبراسیون*)، از منابع زیر استفاده فراوان شده است:

- گزارشی که یکی از شاهدان عینی با عنوان «*مسببین واقعی فاجعه سینما رکس آبادان چه کسانی هستند*» نوشته است و در شماره های ۱۱۵-۱۰۴ *انقلاب اسلامی* (در هجرت)، ماههای مرداد تا دی ۱۳۶۴، همراه با توضیحات مفید و تکمیلی به چاپ رسیده است. همین گزارش پس از آن نیز، به صورت مستقل (آلمان؟ رقی، ۴۸ صفحه) انتشار یافته است.
 - «ویژه نامه سالگرد سینما رکس آبادان»، *پیکار*، ۲۵ مرداد ۱۳۵۹.
 - جواد بیشتاب، *فاجعه سیاه سینما رکس آبادان*، پاریس، پائیز ۱۳۷۳، ۴۳ صفحه.
- باید یاد آورد که پرویز صیاد نیز نمایشنامه مستندی با عنوان *محاکمه سینما رکس* نوشته است که «در سال ۱۹۸۷ در ایالات متحده و کانادا به صحنه آمد و از آن پس همه ساله در ماه مرداد که همزمان با برگزاری محاکمه و فاجعه اصلی است، اجرای آن در شهرهای ایرانی‌نشین آمریکا به ویژه کالیفرنیا تکرار شده است». ویدیوی سه ساعته‌ای نیز از این «تئاتر مستند» در سال ۱۹۹۶ انتشار یافته است.